



سقراط؛ یونانی‌ای جویای حقیقت در عهد باستان

«قوها، پرندگان هستند که وقتی درمی‌یابند که باید بمیرند، گوش نوازتر از همیشه آواز می‌خوانند... انسان‌ها به خاطر ترس‌شان از مرگ و گمان‌شان بر اینکه مرگ بدخواه آن‌هاست، آواز جدایی قوها را مرثیه‌ی دردناک مرگ می‌دانند... در حالی که قوها رحمت و برکاتی که در انتظار آنهاست را می‌بینند و از این رو، در آن روز واپسین، با شادی و سُروِ بیش‌تری نسبت به هر زمان دیگر، نغمه‌سرایی می‌کنند.»

سقراط در آخرین گفتگوهای پیش از مرگش

آدمی چگونه باید زندگی کند؟

هیچ پاسخی برای سؤالی که سقراط آن را بسیار اساسی قلمداد می‌کرد، نداشتند: آدمی چگونه باید زندگی کند؟ سقراط، زندگی خود را وقف یافتن پاسخ این پرسش کرد.

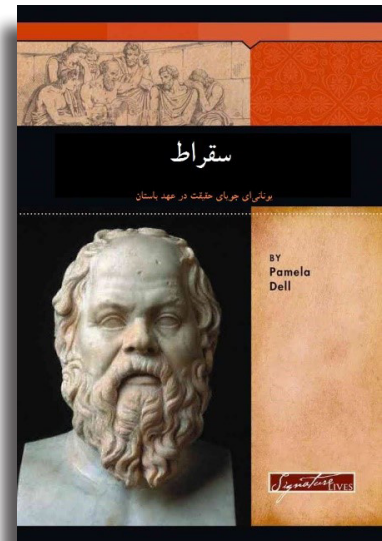
کتاب «سقراط»، کتابی کوتاه و جذاب در مورد یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های تاریخی است: سقراط. در این کتاب، ما هم با زندگی سقراط آشنا می‌شویم و هم با زمانه‌ای که او در آن زندگی می‌کرد.

سقراط حدود ۲۴۰۰ سال پیش در یونان زندگی می‌کرد. یونانی‌ها، زندگی پر فراز و نشیبی داشتند. آن‌ها از یک طرف با ایرانی‌ها (هخامنشیان) و سایر همسایگان خود می‌جنگیدند و از طرف دیگر جامعه‌ای بسیار فعال و پُر جنب‌وجوش داشتند. دانشمندان، فرماندهان نظامی، سیاست‌مدارها، نمایش‌نامه‌نویسان و اجراکنندگان تئاتر، اشراف و... هر کدام به نحوی، بر سرنوشت جامعه تأثیر می‌گذاشتند و سبب‌ساز حوادث مختلفی می‌شدند. در این کتاب، ما با شرایط فرهنگی و اجتماعی یونان باستان نیز آشنا می‌شویم.

این سؤالی بود که ذهن و روح سقراط را در نوجوانی به خود مشغول کرده بود. او می‌خواست اعمال و زندگی انسانی را مطالعه کند و بفهمد که سعادت و شجاعت چیست؟ چه چیز یک انسان را خوب یا بد می‌سازد؟ بهترین شیوه‌ی زندگی چیست؟ و چگونه باید با انسان‌های دیگر رفتار کرد؟

سقراط برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها شروع به جستجو می‌کند. او که در یک خانواده‌ی نه چندان ثروتمند به دنیا آمده بود، بخت کمی برای فراگیری علم داشت، زیرا در آن زمان، تنها فرزندان ثروتمندان، پشتیبانی و فرصت لازم برای آموختن علم را داشتند. اما کنجکاوی شدیدی که سقراط در وجودش داشت، باعث شد تا اندیشه‌ها و افکار دانشمندان زمان خود را دنبال کند.

او هم‌چنان که بزرگ‌تر می‌شد، شروع کرد به پرسش کردن از این دانشمندان و جزئیات افکار و نظریات آن‌ها را فراگرفت. سقراط احساس می‌کرد که بسیاری از دانشمندان، در مورد جهان طبیعی به راحتی حرف می‌زدند، اما این مردان به ظاهر دانشمند،

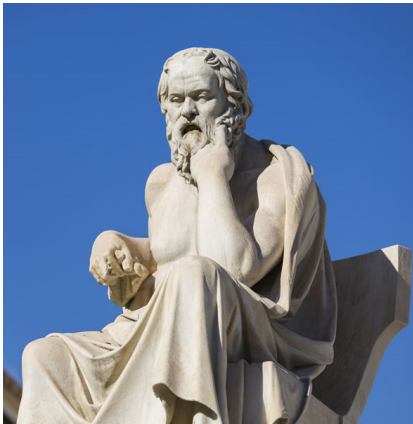


سقراط؛ یونانی‌ای جویای حقیقت در عهد باستان

نویسنده: پاملا دل

مترجم: جهان‌افروز معماریان

انتشارات: ققنوس



تصویری از آتن، یکی از شهرهای مهم یونان باستان، که سقراط در آن می‌زیست

**مردم ممکن است
بخش بزرگی از آنچه
می‌خواهند را با
بی‌اخلاقی به دست
آورند، اما بی‌اخلاقی
به خوشبختی واقعی
منجر نمی‌شود.**

سؤال کند و آنها را به جستجو و تلاش
برانگیزد. شما هم یک همشهری سقراط
هستید. پس از کنار او به سادگی رد نشوید!

بخش‌هایی از کتاب:

□ سقراط به جوانان توصیه می‌کرد که
هر چیزی را که آموخته‌اند، به جای اینکه
بدون و فکر و تأمل تأیید کنند، به پرسش
بگیرند. او آنان را از دنبال کردن بی‌تأمل
تعالیم و باورهای رایج جامعه برحذر
می‌داشت؛ مخصوصاً به این دلیل که
جامعه از بسیاری افراد نادان تشکیل شده
است.

□ به تعبیر سقراط، «زندگی
ناسنجیده [=بدون اندیشه و نقد]، برای
انسان ارزش زیستن ندارد». سقراط
تصور می‌کرد که (از جانب خداوند)
مسئولیت دارد به مردم کمک کند تا
زندگی‌شان را بررسی کرده، بسنجند و
زندگی‌ای بهتر را انتخاب نمایند.

این کتاب را بخوانید اگر...

این کتاب را بخوانید اگر که می‌خواهید
خودتان را بشناسید. سقراط در یکی از
معابد مذهبی یونان، ندایی را شنید که به او
می‌گفت: «خودت را بشناس!»
این روزها در اطراف مان، آدم‌های زیادی
می‌بینیم که با زبان و عمل‌شان می‌گویند:
«پول، مدرک، شغل، تحصیل، نمره،
مسافرت، تفریح یا خوش‌گذرانی، اصل
زندگی است». از این نظر، روزگار شما هم
دقیقاً مثل روزگار سقراط است. او هم با
وضعیتی مشابه درگیر بود. اگر این اندیشه
ذهن‌تان را مشغول کرده است که «انسان
چگونه باید زندگی کند»، این کتاب را
بخوانید.

این کتاب را بخوانید اگر که پرسش‌هایی
درباره‌ی «عشق»، «شجاعت»،
«دین‌داری»، «علم و دانایی»، «آزادی» و
... در ذهن شما وجود دارد. کار سقراط در
زندگی‌اش این بود که در کوچه‌های شهر
راه برود و از آدم‌ها درباره‌ی این چیزها،



□ زمانی، عده‌ای از قدرتمندان، از سقراط خواستند که در محاکمه‌ی چند نفر، که بیگناه بودند، شرکت کند و حتی او را تهدید کردند که اگر همراهی نکند، او را نیز مثل محاکمه‌شوندگان، خواهند کشت. سقراط گفت: «بهتر است در کارِ طرفداری از قانون و عدالت با خطر روبرو شوم، تا این‌که با شما به خاطر ترس از زندان یا مرگ، وقتی که اهداف‌تان نارواست، همراهی کنم.» سقراط، با وجود خطر حبس یا اعدام، کاری را انجام داد که باور داشت درست است.

«تا نفسی دارم و نیرویی، از جستجوی حقیقت و آگاه کردن شما و از روشن‌گری دست نخواهم کشید و از شیوه‌ی همیشگی خویش یعنی مراجعه به وجدان هر یک از شما که از قضا با من برخوردار می‌کنید، باز نخواهم ایستاد: هان ای برادر، چرا در اندیشیدن تلاشی جدی نمی‌کنی و به جستجوی حقیقت روی نمی‌آوری و تا حد امکان به پاک‌ساختن خویش نمی‌پردازی و از این باب هیچ نگران نیستی؟»

سقراط



مرگ سقراط (اتر ژاک لویی داوید، ۱۷۸۷)